

فرستاد و ملاک قندهار را به هر که عنایت کنند تسلیم خواهیم نمود. در فتح قندهار سعی تمام می نمود و قرب سه سال محاصره بربک حال بود. احوال محصوران قندهار دشوار گشته فرماید کان شهر و درماندگان زندان قهر در زحمت و عنا و محنت و بلا گرفتار شدند و در سال دیگر، که دورمش خان به حکومت هرات آمد، مظفر بیک < را > که ملازمش بود به نزد بابر پادشاه فرستاد و التماس نمود که وی از قندهار کوچ کرده لوای توجیه به طرف کابل برافرازد. بنا بر آن، بابر پادشاه از ظاهر قندهار کوچ کرده روانه ولایت خود گردید. شجاع بیک قندهار را به ملازم خود مولانا باقی سپرده روانه خراسان شد. مولانا دفتر حقوق تربیت شجاع-بیک را بر طاق نسیان گذاشته قاصد نزد بابر پادشاه فرستاده وی را طلب نمود. بابر پادشاه عود نموده قندهار را متصرف شده حکومت آن دیار را به ولد خود کامران میرزا رجوع نمود.

هم در این سال، خاقان اسکندرشان در اصفهان قشلاق نمودند.

متوفیات

سلطان سلیم بن سلطان بایزید بن سلطان محمد بن سلطان مراد بن سلطان-محمد بن ایلدرم بایزید بن سلطان مراد بن اورخان بن سلطان عثمان بن ارطغرل، به مرض طاعون، وفات یافت. پادشاه قهار بود. مدت سلطنتش هشت سال و هشت ماه هشت روز بود و مملکتش آنادولی و اروم ایلی و تکه ایلی و مرعش و کفه و شام و حلب و مصر و دیار بکر. چهار جنگ کرده بود: جنگ اول با پدرش سلطان بایزید و دوم بابرادر خود سلطان احمد و سیم با حضرت شاه اسمعیل و چهارم با سلطان قانصو پادشاه مصر و شام. ولدش سلطان سلیمان در امامیه بود. به قدغن تمام او را به اسلامبول آورده بر تخت نشاندند و امینی شاعر قصیده‌ای، که از هر مصراعش تاریخ جلوس او بیرون می آید، در سلك نظم کشیده و این بیت از

آن جا است .

شعر

بداده زمان ملکت کامرانی بکوس عهد و سلیمان زمانی

قضایائی که در سنهٔ سبع و عشرين و تسعمایه واقع شده^۱

ذکر قضایایی که در بلاد خراسان واقع شده و آمدن

عبید خان از بک به هرات

در این سال ، عبید خان با سی هزار سوار از آب آمویه عبور کرده متوجه هرات شد . در روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخر سنهٔ مذکور ، حاکم ولایت سرخس ، سوندوک بیک کس به هرات فرستاده و این حادثه را افشا نموده غازیان به استحکام قلعه مشغول شده پیری سلطان روملو ، با صوفیان خلیفهٔ روملو ، دروازهٔ عراق را مضبوط گردانیدند و دروازهٔ ملک را امیرنخج بن امیر یوسف محافظت کرد . مرجمک سلطان [ولد امیر خان]^۱ دروازهٔ خوش را نگاه داشت . نخود بیک [برادر امیر خان]^۲ هست بر محافظت دروازهٔ فیروز آباد گماشت . امیر خان با پانصد کس از جوانان در باغ شهر قرار گرفت و سحر روز شنبهٔ سیزدهم ماه مذکور ، شاطر عبدالله ، که به فرمان امیر خان در قصبهٔ چهل دختران می بود ، به شهر آمده خبر قرب عبید خان را به عرض رسانیده به اشارت او ، جناب خانی از نفس بلده بیرون رفته در حوالی باغ زاغان نشیمن گردانید . صبح روز یکشنبه ، عبید خان با

۱ - م : وقایع سنهٔ سبع و عشرين و تسعمایه و آمدن عبیدخان به هرات و کارزار نمودن .

۲ - س ندارد .

بسیاری از ازبکان از راه دوبرادران به سرخیابان آمده در حوالی ساق سلیمان نزول نمود. بعد از دوازده روز به اتفاق ازبکان خرمن سوز، سوار شده ازبکان را به برافروختن آتش جنگ مأمور گردانید و زمره ای از ایشان به طرف باغ زاغان آمدند. بعضی از خیابان در آمده نزدیک به مدارس سلطانی رسیدند. امیر حسینعلی، نوکر امیر غیاث الدین محمد، با بعضی از مردمان چون دیو و دد، از شهر بیرون رفته در میان هر دو مدرسه جنگ عظیم به وقوع انجامید. مردمان عبیدخان را به ضرب تیرو تفنگ باز گردانیدند و همچنین نوبت دیگر از بکیه عبیدیه از طرف دروازه عراق جنگ انداختند و از دست غازیان زخمهای کلاری خورده به اردوی خود معاودت نمودند. در روز جمعه دوم رجب کوچ کرده با سپاه دیو شعار به پل سالار رفت و از آن جا، [کوچ بر کوچ]، متوجه بخارا گشتند و اهل هری از محاصره خلاص شدند.

قضا یا بی که در بلاد روم واقع شده^۱

چون خبر وفات سلطان سلیم به بلاد شام رسید، جان وردی غزالی آغاز مخالفت کرده با جمعی از امرای چرکس و عزب در حوالی [حلب] نزول نمود. قراجه پاشا که از قبل سلطان سلیم حاکم آن قلعه بود در شهر متحصن گشته چریک شام آغاز محاربه و محاصره کردند. رومیان روی به مدافعه و مقاتله آوردند. قرب یک ماه آن گروه کمراه در کنار شهر نشستند و چشمه‌ها را چون کاه گل بر دیوار بستند. هر روز جوانان جنگجوی و بهادران تندخوی، از روی قهر از شهر به در آمده دستبرد می نمودند. شب هنگام که اطناب دود اندام شام رابه اوتاد چرخ ازرق فام بستند،

۱ - م، س ندارد

۲ - عنوان در نسخه س نیست. در نسخه م نه عنوان است نه شرح قضا یا.

شعر

شبی کان شب سیه تر بود از غار
شبی تیره چو روز دوری یار^۱
جهان تاریکتر از روی زنگی
چو چشم مور بر عاشق زنگی

کوس رحیل کوفته روانه دمشق گردید. قراجه پاشا کیفیت حال را به پایه سریر اعلیٰ عرضه داشت کرد. سلطان سلیمان فرهاد پاشا را با سپاهی جنگجوی درشت خوی باتوپ و تفنگ بی شمار به دفع و دفع [او^۲] ارسال نمود. پاشا بر سبیل ایلغار طی مسافت کرد. به اتفاق علی بیگ ولد شهسوار ذوالقدر، در حوالی دمشق، نزول نمود. جان وردی غزالی نیز، با جنود خونریز به داعیه ستیز و آویز، به استقبال شتافت. بعد از جدال و قتال، نسیم و فتح و ظفر بر پرچم علم فرهاد پاشا وزیده جان وردی غزالی در آن معرکه به قتل آمد. فرهاد پاشا مظفر و منصور به استنبول معاودت نمود. نزد سلطان سلیمان از علی بیگ ولد شهسوار ذوالقدر شکوه کرد. بنا بر آن، سلطان سلیمان فرهاد پاشا را به بلاد ذوالقدر ارسال نمود. خدمتش چون بدان دیار رسید، از روی مکر و تزویر، خود را بیمار ساخته علی-بیگ اراده نمود که به عیادت او رود. ولد بیگ فرزندش گفت صلاح دولت ما در آن است که فرهاد پاشا را به قتل آورده اردوی وی را غارت کنیم و روانه درگاه خاقان اسکندر شان شویم. زیرا که بیماری وی از روی مکر است. علی بیگ سخن فرزند را به سمع رضا اصغا نکرده به دیدن فرهاد پاشا رفت. ایشان او را گرفته به قتل آوردند.

۱ - س : چه روزی دور دیار

۲ - س ندارد

[لشکر کشیدن دیو سلطان به نگر جستان]^۱

در این سال ، لوند خان ، حاکم نگر جستان ، سر از رقبه اطاعت داری و کردن از طوق فرمانبرداری بیرون نهاده و جمع کبران بی ایمان را به تاخت ولایت شکمی فرستاد . غبار بلا در آن دیار ارتفاع یافت . حسن بیک ، حاکم آن دیار ، عرضه داشت نوشته به پایه سریر اعلی فرستاده مدد طلبید . خاقان اسکندرشان دیو سلطان روملو را با جمعی از امرای کبار و بهادران نامدار به مدد وی ارسال نمود . دیو سلطان از فاتق و قیری عبور نموده ز کم و گیرم را تاختند .^۲ در قریه قیری رحل اقامت انداخت . لوند دانست که با پیل دمان پهلو زدن و بسا شیر ژبان پنجه آزمودن موافق عقل نیست . تدبیر جز آن ندانست که از گردنگشی و سرداری^۳ به جانسپاری و خدمتکاری آید . و چون خاطر وی بدین رای صواب نمای قرار گرفت ، پرتو این خبر فرخنده اثر بر ضمیر او تافت و وسایل انگیخت و دست عجز در دامن شفاعت آویخت و به زبان عجز و نیاز عذر گذشته خواست و به عرض رسانید که چون چهره مروت به واسطه مخالفت خراشیده شده طریق ملاقات در این ایام صعوبتی دارد و صورت ملازمت متعذر می نماید . اگر آن حضرت مراجعت نمایند ، بعد از چند وقت ، بنده به درگاه شاه عالم پناه شتافته مراسم خدمتکاری و شرایط جانسپاری به ظهور خواهم آورد . بنا بر آن ، دیو سلطان از آن جا مراجعت نموده متوجه درگاه اعلی گردید .

وقایع متنوعه

اندر این سال ، خاقان اسکندرشان در نخجوان قشلاق نمودند .

- ۱ - م : [ذکر مخالفت لوند گرجی و تاخت کردن او به مملکت شکمی و فرستادن خاقان اسکندرشان دیو سلطان را با بعضی امرا به تاخت الکای لوند] .
 ۲ - س : فایق و قبری . . . ز کم و گیرم - ج : از غاتق و عنبری - ب : ... کم و کرم - ن : فالق ... ز کم و کرم . م ، فایق و قبری .
 ۳ - س ، سروری .

در این سال ، آقا محمد روز افزون از اردوی همایون فرار کرده ^۱ به مازندران رفت . امیر عبدالکریم با وی جنگ کرده شکست خورد . آقا محمد فرار نموده به قلعه اولاد متحصن شد . خاقان اسکندر شان چوهه سلطان [تکلو] ^۲ را با سپاه عراق و کردستان بر سر وی فرستاد . چوهه سلطان در يك هفته قلعه اولاد را گرفته آقا محمد را به چنگ آورده به درگاه فرستاد . ایالت مازندران به امیر عبدالکریم قرار گرفت . وی قبول نمود که هفت هزار تومان به خزانه عامره رساند ^۳

[هم در این سال شیخ شاه ، پادشاه شیروان ، به درگاه خاقان اسکندرشان آمد ،] ^۲

هم در این سال ، پادشاه روم قلعه بلغراط را فتح کرد و کفار فرنگ را از آن دیار اخراج نمود .

متوفیات

خواجه مولانای اصفهانی در مذهب تسنن به غایت متعصب بود و در زمان ظهور دولت خاقان اسکندرشان به هرات رفت . بعد از آن که شیبک حان به خراسان استیلا یافت ، مولانا ملازمت خان اختیار کرد .

[محمد خان] ^۲ او را دائم به واسطه عداوت اهل بیت طعنه می زد . در بخارا ، در پنجم جمادی الاول سنه مذکور در گذشت . از جمله تصانیفش تاریخ عالم آرای * .

۱ - م ، آقا محمد روز افزون که در اردوی همایون مقید بود گریخته .

۲ - س ندارد

۳ - س . رسانم

* حاشیه نسخه م : مقصود خواجه فضل الله بن روزبهان بن فضل الله الاصفهانی معروف است که کتاب ابطال الباطل در رد کتاب کشف الحق علامه حلی نوشته و قاضی نور الله شوشتری کتاب احقاق الحق را در رد کتاب مزبور تألیف کرده و دلیل این مطلب تصریح صاحب کشف الظنون است به این که کتاب عالم آرا از تألیفات فضل الله بن روزبهان معروف به خواجه ملاست . « امضاء علی بن موسی

مولانا عبدالله هاتفی خواهر زاده مولانا جامی بود ، در محرم سنه مذکور به عالم آخرت شتافت . از جمله منظوماتش : خسرو شیرین ، لیلی و مجنون ، هفت منظر ، تیمورنامه ، شاهنامه حضرت شاه اسمعیل .

امیر محمد [بن امیر]^۱ یوسف ، امیر خان موصلو تر کمان او را در روز شنبه هشتم رجب شهید گردانید .

چون این خبر به خاقان اسکندر شان رسید ، توهم آن نمود که امیر خان سالک طریق خلاف گشته در میدان مخالفت جولان کند . دورمش خان را به ایالت خراسان فرستاد . امیر خان به واسطه قتل امیر محمد بن امیر یوسف خوف بر ضمیر او استیلا یافته در روز شنبه نوزدهم شهر ذی قعدة در رکاب [شاه دین پناه]^۲ به طرف [ولایت سبزوار]^۳ توجه نمود و آوازه انداخت که امیر محمد داعیه داشت که بابر پادشاه را به خراسان آورد و هری را بدو دهد . [بعد از اطلاع به این داعیه ، به تیغ سیاست رشته جانش را منقطع گردانیدم]^۴ . اکنون می روم که بابر پادشاه را از میان بردارم .

در آن زمان ، دورمش خان و زینل خان در پل مالان فرود آمدند . [دورمش خان]^۱ از رفتن امیر خان آگاه شده به نزد او رفت و امیر خان او را ضیافت نموده به دستگیری گردش جام فرح انجام اندوه دوران از سر آن سروران بیرون رفته از پیاله محبت دورمش خان ، کلفت عناد امیر خان به الفت مبدل شد و مشارالیه را یقین گشت که ، به دستور سابق ، ایالت هرات متعلق به او خواهد بود . عنان از توجه بادیه بد اندیشی و سر کشی انعطاف داده عازم هرات شد .

۱ - م ندارد - م : امیر محمد میر یوسف

۲ - م : شاهزاده طهماسب میرزا

۳ - م : اردوی همایون

۴ - م ندارد

در آن اثنا، خواجه حبیب الله از درگاه خاقان عالی جاه در آمده در حوالی اردوی شاه دین پناه فرود آمد و کس نزد دورمش خان فرستاد که پروا نیچه < ای > چند در باب مؤاخذه وزرا و مقربان امیر خان، به واسطه قتل امیر محمد [بن امیر] یوسف، دارم. اگر نواب خانی صلاح داند به امیر خان ملاقات کرده احکام مذکور را ظاهر نمایم. دورمش خان در جواب ارسال نمود که من راضی نیستم که امیر - خان از من آزار یابد. احکام معهود^۱ را اخفا کن.

روز دیگر، خواجه حبیب الله در اثنای کوچ به امیر خان ملاقات کرد. امیر خان، از روی اعراض و اعتراض، از وی پرسید که من نسبت به خواجه شاه - حسین چه بد کردم که در مقام اضرار من است. خواجه در جواب گفت که شما بی تقرب به قتل امیر محمد بن امیر یوسف که از اولاد رسول صلی الله علیه و آله بود اقدام نمودید. میرزا شاه حسین از محبان آن خاندان است. امیر خان چون از خواجه این سخن بشنید روی بر تافت و خواجه متوجه هرات گردید.

گفتار در قضایایی که در سنه ثمان و شربین و تسعمایه واقع شده

[و آمدن شاه عالم پناه به خدمت خاقان اسکندرشان]^۲

در این سال، [شاه دین پناه]^۳ روانه درگاه خاقان اسکندرشان شد. [امیر خان در رکاب آن حضرت روانه گردید. در روز يك شنبه، آن خسر و اقلیم چهارم، با لشکر زیاده از انجم، به طرف آذربایجان در حرکت آمد. در اثنای طی

۱ - من ندارد - م : امیر محمد میر یوسف .

۲ - م : مذکور

۳ - من ندارد .

۴ - م : شاه طهماسب

مراحل و منازل، مرض مفاصل^۱ بر مزاج امیر خان عارض شد. چنانچه قوت سواری مفقود گشت. بنا بر آن، از اسب غرور پیاده شده در محفه نشست. شاه دین پناه، چون به اردوی خاقان عالی جاه رسید، اعظم^۲ امرا و ارکان دولت آن حضرت را استقبال نمودند. لوازم پیشکش به جای آوردند و زبان ثنا و دعا کشودند. خاقان اسکندرشان به دیدار فرخ آثار [شاه دین پناه]^۳ مسرور گردیدند.

وقایع متنوعه

در این سال، خاقان اسکندرشان در تبریز قشلاق نمود. در این سال، دورمش خان هرقریه و ناحیه که [در هرات]^۴ ویران بود همه را مزروع ساخت و به اشارت خاقان اسکندرشان ایالت استرآباد را به زینل-خان [شاملو]^۴ نامزد فرمود و زین الدین سلطان را به حکومت اسفراین تعیین فرمود و احمد سلطان افشار را در ولایت فراه [و توابع]^۵ حاکم ساخت.

متوفیات

امیر خان بن کلابی بیک بن امیر بیک موصلو. امیر بیک، در زمان [سلطنت]^۴ حسن پادشاه به غایت معتبر بوده و با امرای ابوسعید جنگهای نمایان کرد و در این سال، در شب یک شنبه دوازدهم شهر شعبان، امیر خان نقدجان

۱ - م: در اثنای راه از اعراضی که جهت خون امیر محمد یوسف داشت، که نمی بایست واقع شود، مرض مفاصل عام

۲ - س: اعظم

۳ - م: فرزند اعز ارشد

۴ - س ندارد

۵ - م: فرخ و توابع - س: فرد

به قابض ارواح سپرد .

گفتار در قضایایی که در هفتاد و نهمین و نهماد به واقع شده

[گرفتن سلطان سلیمان پادشاه روم رودس را] ^۱

چون مکرراً کفار رودس نسبت به سلطان سلیمان پادشاه روم مخالفت طاهر کرده بودند، در این سال از آب عبور کرده متوجه رودس گردید . مقال متوری که حاکم آن قلعه بود، چون از آمدن رومیان آگاه گردید، کس به فرنگستان فرستاده مدد طلبید . [دلوران فرنگ به آهنک جنگ ، باحشر عظیم بی خوف و بیم، به رودس آمدند .] ^۲ سلطان سلیمان با جنود فراوان در حوالی قلعه نزول نمود . از موج لشکر بسیار و ساحل آن محیط بی کنار ^۳ مصدقه مرج البحرین یلتقیان ^۴ مشاهده افتاد . پادشاه روم لشکر را به تسخیر قلعه فرمان داد . جیش روم بر حسب فرموده دست اقتدار از آستین سعی بیرون آورده و روی به تسخیر حصار آورده توپها و بادلیجها نصب کردند و سنگ اندازهای قلعه را خراب کردند . حکم شد تا از ممالک محروسه ، قرب سیصد هزار پیاده ، بیل و کلنگ به دست آوردند و [نقبی به طرف قلعه راندند] ^۵ . فرنگان مضطرب گشته رسولان سخندان نزد سلطان سلیمان فرستادند و از صلح سخن راندند . بعد از تأکید عهد و پیمان، قلعه را سپرده اموال خود را به کشتی گذاشته متوجه فرنگستان شدند . سلطان

۱ - م رفتن سلطان سلیمان بر سر کفار رودس

۲ - س ندارد

۳ - س : بیکبار

۴ - سورة الرحمن ۲۰

۵ - م : صد هزار

۶ - س : به طرف قلعه در آمدند - م : تلی در برابر قلعه به هم رساندند .

سلیمان بر آن دیار مسلط شده به اسلامبول آمد . مولانا نیازی شاعر قصیده ای که از اول مصرعش تاریخ جلوس واز مصرع ثانی تاریخ فتح اردوس بیرون می آید در سلك نظم کشید و این بیت از آنجاست :

شعر

در اول جلوسی بوی سرفرازی دویم فتح اردوس الای نیازی^۱

متوفیات

امیدی طهرانی^۲ به حدت طبع سلیم سر آمد شعرای دوران بود . میان او و شاه قوام الدین نوربخش به واسطه باغی نزاع شد . در این سال ، بایندر اولادرا با جمعی شب بر سر مولانا امیددی فرستاد تا چند زخم بر او زدند و به رحمت الهی پیوست و از غضب منتقم^۳ جبار و خشم احمد مختار نیندیشید .
یگی از شعرا ، از جهت او ، تاریخی گفته :

شعر

نادر العصر امیدی مظلوم چون به ناحق شهید شد ناگاه
شب به خواب من آمدومی گفت کای ز حال درون من آگاه
بهر تاریخ قتل من بنویس « آه از خون ناحق من آه »

میرزا شاه حسین در اوان شباب در اصفهان به امر معماری و بنائی اشتغال داشت و بعد از آن متصدی امور جزویه ، خصوصاً وزارت داروغه آن جا که ملازم دورمش خان بود ، گشت و بعد از آن به واسطه هر گونه خدمات لایقه که نسبت به

۱ - حاشیه نسخه م : « ایضاً تاریخ فتح جزیره رودس « یفرح المؤمنون بنصر الله » =

۹۲۹ « (آیات چهار و پنج سورة الروم) .

۲ - م : فوت فضایل مآب امیدی

۳ - س ، متعم

خاقان اسکندرشان نموده بود ، منظور انظار^۱ عواطف خاقانی و مشمول مراحم سلطانی شده به امر جلیل القدر عظیم الشأن و کالت شرف اختصاص یافت. فی الحقیقه که معمار این رواق مقدس و مهندس این طاق مقرنس ، تابنای این چرخ زمرد اساس و این سطح زبرجد خشت را ساخته ، صاحب جاهی چون او در امر دیوان وزارت متمکن نگشته و علو همتش به جایی رسیده بود که یک روز هزار تومان به رسم صلّه و جایزه به هر کس عنایت فرموده بود و از کمال غرور تکیه بر الطاف خسروانه کرده هیچ کس را وجودی نمی گذاشت . ارکان دولت قاهره را معدوم می انگاشت. تا آن که خاطر همگی از او آزرده گشته در قلع و قمع اساس بقا و حیاتش متفق گشتند .

از جمله مهتر شاهقلی رکابدار که تحویلدار [رکاب خانه بود مبلغی باقی داشت . آن وزارت پناه از او طلبیده در مقام کسر حرمت او بود و مهتر مذکور فرصت یافته در روز چهارشنبه ، [در بیست]^۲ و هشتم جمادی الاول در سنه مذکوره ، از دولتخانه بیرون رفته متوجه منزل خود گشته در آن حین مهتر شاهقلی ، از غایت دغلی ، در عقب او آمده^۳ [خنجر از میان بر کشیده بر شانه اش زد و به قورچیانی که در آنجا حاضر بودند گفت که امر شاه است که این شخص را پاره پاره کنیم . ایشان نیز شمشیرها کشیده وی را به قتل آوردند . از این واقعه نازله ، خامه عنبرین عمامه به خون غرق گشته به خاک افتاد و دوات مشکین رشحات ، سیاه پوشیده کاغذ به واسطه سیلان سرشک دمام چون رخسار خوبان ساده عذار از نقوش

۱ - س . انتظار

۲ - س ندارد

۳ - م : [کلانخانه شریف بود . مبلغی باقی داشت ، آن وزارت پناه در مقام طلب وجه

باقی او شد . مهتر مذکور فرصت یافته در روز چهارشنبه ... از دولتخانه بیرون آمده در وقتی

که میرزا شاه حسین مرخص گشته به منزلش می رفت] - س ؛ هشتم جمادی الاول .

خط پاک کردید ،

شعر

دوات از غصه شد بادوده دمساز دهانش ماند از بهر فغان باز
تعجب گشت غالب آن چنانش که انگشت قلم شد در دهانش
درویش چون بروش گشت بی نم زبان خامه شد زین درد ابکم

مهمتر شاهقلمی میرزا شاه حسین را به قتل آورده بر بارگیر قمر مسیر سوار
شده متوجه شیروان شد. شیخ شاه پادشاه شیروان وی را گرفته به درگاه عالم پناه
فرستاد. خاقان اسکندر شان وی را به غلامان میرزا شاه حسین داد تا ایشان او را
به قتل آورند.

از نوادر اتفاقات آن که قبل از قتل میرزا شاه حسین به چهار روز، قاضی
عبد الرحمن ساوجی که برادرزاده قاضی عیسی بود، در عالم رؤیا مشاهده نمود
که میرزا شاه حسین به آسمان عروج کرده بیکبار بر زمین افتاد و رخت هستی
بر باد فنا داد. و در آن اثنا، کسی با وی گفت که اوقات زندگانی میرزا شاه حسین
اصفهانی به نهایت انجامید. نام و نسب تاریخ وفاتش کردید.

آنگاه قاضی از خواب در آمده لفظ « میرزا شاه حسین اصفهانی » را حساب
نمود و چون اعداد آن حروف با آنچه در خواب با وی گفته بودند موافق یافت
حیرتش زیاده شد. به ملازمت امیر جمال الدین صدر شتافته کیفیت واقعه را
عرض کرد.

۱ - ش : که ماند از درد بگشاده دهانش

۲ - س : پرغم

۳ - س ندارد

ناگاه آن حادثه از حیث قوت به فعل آمد . خواجه ضیاء الدین میرم در
مرثیه میرزا شاه حسین گفته :

شعر

مهر سپهر لطف که از رای انورش
آینه فلك شده جام جهان نما
دریای جود، شاه حسین آن که از شرف
مثلش ندیده دیده ایام عمرها
با قصر همتش که فلك آستان اوست
گر سدره کونیه نکند هست منتها
با کوه گفته اند همانا ز حکم او
کاز زیر هر بغل رودش آب از حیا
چون آفتاب طالع سعدش زوال یافت
بخت سیه چو سایه اش افتاد [در قفا^۱]
از پای خوردن فلك از دست رفته است
بنگر ز دست حادثه افتاد چون زپا
در گلشن زمانه چو گل گشت غرق خون
چون لاله ساخت پیرهن عمر^۲ را قبا
در کربلا که جنت عدن است شد مقیم
فی روضة مکرمه عرضها السما^۳

۱ - از قضا

۲ - س: خویش

۳ - اشارت است به آیه ۲۱ ازسورة الحديد: وجنة عرضها كعرض السماء

تاریخ فوت او چو ضیائی ز عقل جست

آمد به گوش جان من از غیب این ندا

بر صفحه ای ز نور نوشته است کلک صنع

خطی که خون چکید از او در دم قضا

مضمونش آن که چون به جوارش مقام یافت

تاریخ گشت « شاه شهیدان کربلا »

بعد از فوت او، خواجه جلال الدین رحم خواند امیر تبریزی قائم مقام

او گردید.

گفتار در قضایایی که در صنف فلائینی و نسما به واقع شده

[ذکر رفتن خاقان اسکندرشان به جانب شکی به جهت شکار اسب صحرائی] ^۱

چون فصل شتا به نهایت انجامید، شاهد گل از پی صید دل بلبل چهره

بر افروخت و بر مسند زمره مقام نشست.

شعر

شد از تاختگاه حمل کامیاب

به فرخترین ساعتی جم جناب

پر از لاله شد دامن دشت و کوه

شکفتند گلها به فرو شکوه

به عشرت قدحهای گلگون به دست ^۱

[شقایق چو لعل بتان می پرست

هوای شکار و هوس تماشای بهار ^۲ در سر شهسوار مضمار کارزار پیدا شد .

از تبریز کوچ کرده به جانب شکی در حرکت آمد . اشارت عالیه صدور یافت

که غازیان و اعیان از مقر خویش اسب صحرائی را رانده در یکی از مواضع

۱ - س ندارد

۲ - م . ن ، کوهسار

آن سر زمین جمع سازند . ایشان امتثال امر شاهی کردند . چون جر که به هم رسید، اسبان را گرفتند. در آن اثنا، حسین بیک^۱ والی شکی، بایشککش فراوان به درگاه آسمان نشان آمد و منظور نظر کیمیا اثر کردید . آن حضرت از شکار مراجعت کرده بعد از زیارت آبا و اجداد روانه سراب شد و در صابن گدوکی نزول نموده در آن مقام مزاج آن حضرت انحراف یافت .

وقایع متنوعه

هم در این سال ، لوند بیک گرجی لشکر به شکی کشید . حسین بیک^۱ که حاکم آن دیار بود، با فوجی از لشکر جرار، به جنگ آمده بین الجانبین محاربه ای در غایت صعوبت دست داد و شکست بر لشکر شکی افتاد و حسن بیک^۱ در آن معرکه شهید شد . لوند بیک به گیرم معاودت نمود . مردمان شکی درویش شدند . خان را که پسرش بود حاکم گردانیدند .

هم در این سال ، چایان سلطان استاجلو که امیر الامرا بود وفات یافت . [جای او را به پسرش بایزید سلطان دادند . بعد از چند روز ، او نیز در گذشت^۲ .] دیو سلطان امیر الامرا شد^۳ .

۱ - ن : حسن بیک

۲ - س ندارد

۳ - این قسمت در نسخه چاپی جزو متوفیات آمده . ولی به استناد «هم در این سال» که مؤلف آن را در ذیل وقایع متنوعه به کار می برد ، در ذیل وقایع متنوعه ذکر شد . در نسخه نور عثمانی نیز همین طور آمده است .

متوفیات

شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ ابراهیم بن سلطان
خواجه علی بن سلطان صدر الدین بن سلطان شیخ صفی الدین در این سال عرض
مرض بر جوهر ذات اوستولی گشت. حکمای مسیحا دم و اطبای حذاقت شیم
هر چند معالجه کردند فایده نداد و ساعت به ساعت ضعف [قوت] پیدا کرده
طبیعت از مقاومت او عاجز گشت.

شعر

در این دقیقه بمانند جمله حکما
که آدمی چه کند با قضای کن فیکون
اصول نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل
به لای عاجز فرو رفت پای افلاطون
صلاح طبع چو سوی فساد روی نمود
بماند بیهوده در دست بوعلی قاتون
لاجرم در شب دوشنبه نوزدهم شهر رجب آفتاب سپهر اقبال از برج جاه و
جلال به مغرب فنا غروب نمود و نیز آسمان سلطنت از اوج عزت و کمال به سرحد
زوال نقل فرمود.

شعر

گرفتش دل از کار این کهنه فرس پرید از قفس مرغ روحش به عرش
شد از محنت آباد عالم به در دلش آرزو کرد ملک دگر
امیر جمال الدین محمد صدر استرآبادی بدن بی بدل آن حضرت را غسل داده
[در شب سه شنبه بیستم رجب] ، بعد از آن نعش او را به اردبیل برده در جوار آبا
و اجداد بزرگوارش دفن فرمود.

شعر

ز ویرانه عالمش بود رنج
نهان گشت در خاک ما فند کنج
آن حضرت، بار عایا و زیر دستان، بر نهج معدلت و شفقت زبد کانی
می کرد و از مهابتش [هیچ کس] ابواب تعدی و تغلب بر روی خلائق نمی کشودی.

شعر

نه شمشیر کردی ز روی ادب
برهنه تن خویشتن بر ملا
نه باحاکمان نسبت میل و قصد
نه با قاضیان وصمت ارتشا
ز کوتاه دستی در آن روزگار
نبد جاذبه در تن کهر با
هر آنکس که تلبیس کردی چوشام
چو صبحش تباشیر بودی جزا
به سان ترازو شدی سنگسار
بدزر هر که مایل شدی از هوا
مدت عمرش سی و هشت سال، زمان سلطنتش بیست و چهار سال. مملکتش
آذربایجان و عراق عجم و خراسان و بعضی اوقات دیار بکر و بلخ و مرو را نیز
متصرف بود.

آن حضرت در میدان رزم هژبری بود خنجر گذار و در مجلس بزم ابری
بود گوهر نثار. از غایت سخاوت زر تمام عیار و سنگ بی مقدار در نظرش یکسان
بود و به واسطه علو همت حاصل بحر و کان به بخشش یک روزه اش وفا نمی نمود.
اکثر اوقات خزانه اش خالی [بود و] ^۱ به شکار میل تمام داشت و تنها شیر را می
کشت و امر کرده بود که هر کس خبر شیر را بیاورد، و کلا اسب و زین بدو
دهند و هر که خبر پلنگ آورد اسب بی زین. [و تنها می رفت و شیر و پلنگ را
به قتل می آورد] ^۲

۱ - س ندارد

۲ - م: و به کشتی شیر و پلنگ تنها می رفت.

آن حضرت در ایام سلطنت پنج جنگ کرده : جنگ اول با فرخ یسار پادشاه شیروان در موضع جبانی. جنگ دوم با الوند در شرور. جنگ سوم با سلطان مراد در المه قولاقی همدان. جنگ چهارم با شیبک خان در حوالی مرو. جنگ پنجم با سلطان سلیم در چالدران. اولاد ذکور آن حضرت چهارند :

اول نواب کامیاب شاه طهماسب^۱. دوم سام میرزا. سوم القاس میرزا [که به رهنمونی قاصد ضلال قدم جرأت در وادی مخالفت نهاد]^۲. چهارم ابوالفتح بهرام میرزا.

اولادانات آن حضرت پنج است : اول خانم خانم. دویم در اصداف خلافت و کوکب افلاک ولایت پریخان خانم. سیوم خورشید اصحاب گردون جناب، مهین بانو سلطانم. چهارم فرنگیس^۴. پنجم شاه زینب خانم. اولاد ذکور و انات آن حضرت که در طفولیت وفات یافته اند ذکر ایشان در این کتاب متضمن فایده نیست. بنا بر این، راقم حروف پیرامن آن نگردید^۵ [و در تاریخ < وفات > آن حضرت گفته اند :

شعر

آن که چون مهر در نقاب شده	شاه گردون پناه اسماعیل
سایه تاریخ آفتاب شده	از جهان رفت و ظل شدش تاریخ
	دیگری هم در آن واقعه گوید :

۱ - م : ... سپهر رکاب شاه طهماسب خلد الله ملکه .

۲ - م : [کناس حق ناشناس] .

۳ - م : مهین بانو

۴ - ن : فرنگیز

۵ - از این جا تا قلاب بعد از نسخه م ساقط است .

رباعی

شاهی که چو خورشید جهان گشت مبین بزود غبار ظلم از روی زمین
تاریخ وفات آن شه شیر کمین از «خسرودین» طلب که شد خسرو دین
قاسم خان بن سیدک خان بن جانی بیک خان بن براق بن قراجه بن قوزی
خان بن ارس خان بن چتمای خان بن ایرزن بن ساسی بوقابن قویی بن آوردن
جوجی بن چنگیز خان ، در این سال از عالم انتقال نمود و پادشاه شجاع بود .
ممالکش دشت قبیچاق و احشام قزاق . بعد از او حق نظر خان فرزندش خان گشت
حالا فرمانفرمای دشت اوست .

شیخ شاه بن فرخ یسار ، در این سال ، از دار الملال به دار السرور انتقال
نمود و مدت سلطنتش بیست و سه سال بود . مملکتش تمام شیروان^۱ . بعد از آن سلطان
خلیل پسرش قائم مقام شد .

خواجه جلال الدین خواند امیر تبریزی که بعد از میرزا شاه حسین وزیر
گشته بود [در روزی که وزیر شد این رباعی را خواند :

رباعی

ای نور دو دیده جهان افروزم رفتی تو و چون شب سیه شد روزم
گویا من و تو دو شمع بودیم بهم کایام ترا بگشت و من می سوزم^۲]
مادام که لباس مستعار حیات بر قامت خلافت آن حضرت مزین بود ،
خواجه مومی الیه وزیر مستقل آن حضرت بود . بعد از فوت خاقان اسکندرشان ،
متقبل وزارت حضرت شاه دین پناه گشته میان او و دیو سلطان روملو که امیر -
الامراء بود کدورتی سائج شده آخر الامر منجر بدان شد که ، از اشتعال نوایر
غدر امیر مومی الیه ، اساس بقایش محترق گشته خاک وجودش به باد فنا رفت .

۱ - م : شیروانات

۲ - م ندارد